

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۰۴/۰۷

عزیز الله کهگدای

انجمن ادبی کابل ومجله کابل



لطیفی، زمزلی، سرورگویا، اعظمی، جلالی، حفیظ الله مهتم،
برشنا، عبدالغفور مترجم

علیحضرت محمد نادرشاه در ۱۳۰۸ش به پادشاهی رسید و اولاً جهت اصلاحات امور ملت و مملکت قد علم نمود و خط مشی خود را برای ملت اعلام و اظهار نمود منجمله نویسندگان، دانشمندان، مشاهیر و مشروطه خواهان را دور هم جمع و دور از سیاست نگهداشته طرحی را جهت اصلاح و توحید سبک ادبیات و اتحاد اسلوب نگارش و روشن ساختن تاریخ افغانستان، مشاهیر، رجال و مفاخر گذشته وطن در ۱۳۱۰ش به تأسیس «انجمن ادبی کابل» پرداختند و ضمناً برای تصحیح و تصدیق کتب مؤلفه با تراجم ادبی و تاریخی این انجمن در خور صلاحیت، کمک و اظهار عقیده نموده و از این طریق به مطبوعات وطن خدمت نمایند.

در آغاز، انجمن به مدیریت محمد انور بسمل شروع به فعالیت کرد سپس احمد علی درانی مدیر و غلام جیلانی خان اعظمی به حیث معاون مقرر شدند و اعضای انجمن: میر غلام محمد غبار مورخ، قاری عبدالله خان ملک الشعراء، عبدالعلی مستغنی شاعر، محمد کریم نژیهی نویسنده و شاعر، سرورگویا نویسنده، سرور جویا، حفیظ الله خان، امین الله زمزلی، محمد اکبر فارغ، سید قاسم رشتیا مترجم فرانسوی و عبدالباقی لطیفی کاتب تحریرات. این اعضاء بهترین نویسندگان، شاعران و اندیش مندان تجدید طلب و مترقی بودند که تألیفات و تراجم آثار ارزشمندی از خود بجا ماندند. از اولین فعالیت های انجمن ادبی کابل، مجله مصور ماهوار ادبی، اجتماعی و تاریخی به نام «مجله کابل» در ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ش که از شعبه نشرات انجمن به قطع و صحافت زیبا نشر می شد که تقریباً بدون تصویر بود، یادآوری کرد. که در موضوعات مختلفی ادبی، اجتماعی و تاریخی میپرداخت که یکی از وظایف و آمال قلبی این انجمن شمرده میشد. اشتراک سالانه آن در کابل ۱۲ افغانی در ولایات ۱۴ افغانی و در خارج نیم پوند انگلیسی بود. برای شاگردان معارف از اول تا سوم نمبر رایگان و برای سایر طلاب نصف قیمت بود.



قاری عبدالله ملک الشعراء



محمد سرور صبا



سید قاسم رشتیا



محمد کریم نژیهی

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په خیر و لولئ

علاوه بر شاعران ، نویسندگان پشتوی انجمن ادبی کابل عبارتند از: محمد اعظم ایازی ، قیام الدین خادم ، میاوردالدین ، امین الله زمیریالی ، گل پاچا الفت ، عبدالخالق اخلاص ، محمدگل نوری ، سید شمس الدین مجروح و صدیق الله رشتین و نویسندگان فارسی دری: سیدقاسم رشتیا، عبدالرؤف بینوا، علی احمد کهزاد، پژواک ، سرورگویا ، سرورجویا، احمد الله کریمی ، محمد قدیرتره کی، محمد ابراهیم عفیفی ، علی احمد نعیمی، عبدالغفور امینی، میرمحمد امین آزاد ، شایق جمال ، غلام احمد نوید ، شاه عبدالله بخشی و داکتر محمد ناظم و عبدالغفور برشنا رسام انجمن بود .

عناوین و مطالب مجله ادبی کابل شامل مراسم جشن استقلال و عیدین، شورای ملی، نطقهای مراسم ، مسابقه ادبی، فوکلور، خبر های ماه، گذارشات انجمن ، در مطبوعات ، متفرقات ، ترجمه ها، سپورت، یادداشتهای سودمند، فکاهیات، افسانه های کابل، تابلوهای رسامی شده و در پاورقی ها ، اشعار و رباعیات پشتو و دری از شعرای وطن به چشم می خورد. اینک یکی از داستان های فلکلور که آنرا آقای رشتیا ، سرورگویا و عفیفی نوشته اند هر سه یک داستان است با عبارات مختلف بنام سنگ فارس شماره ۱۰۲ مجله کابل فاضل دانشمند جناب « رشتیا » معاون عمومی انجمن ادبی به مناسبت ترجمه احوال علی مردان خان افسانه راکه راجع به یافتن سنگ فارس در کابل به او نسبت میدهند ، نوشته بود:



هیئت دفتر انجمن ادبی کابل

علیمردان خان شخص بی چیز بود که در شه رکابل زندگانی میکرد . روزی از روز ها علیمردان خان از راهی می گذشت در کوچه خلوتی به یک زن جوان و زیبایی برخورد، که کاملاً جلب توجه او را نمود. زن برخلاف رسوم و عادات به سوال های که علیمردان خان از او نمود، جواب گفت و چنین معلوم شد که از جای دوری به کابل آمده، بیگانه و ناآشنا میباشد. علی مردان خان جوان و محتاج بود که شریک زندگانی برای خود بیابد. اینست که بدون مقدمه خواست از آن زن سوال کند که به همسری او رضا در دهد، علیمردان خان واقعاً خیلی متعجب شد، وقتیکه دید زن به سوالات او جواب مثبت میدهد، از این پیشآمد خیلی خوش شده فوراً زن را بخانه خود رهنمایی و بزودی در حضور جمعی از دوستان مراسم ازدواج آنها به سادگی اما به خیلی خوشی اجراء شد .

اطرافیان و بستگان علیمردان خان مانند خودش از این پیش آمد متعجب بوده و اکثر به احوال او غبطه می بردند که به چنین صورت خانم جوان و زیبایی نصیب او گردیده است . علیمردان خان قلباً از این واقعه مسرور و روزگاری به راحت و خوشی بسر می برد اما، دیری نگذشت که احوال صحتی و مزاجی علیمردان خان دچار بحران شده رنگ رخسارش زرد و بدن او ضعیف و لاغر شده رفت بطوریکه هرکس او را میدید برقت آمده به احوالش ترحم مینمود.

روزی از روزها که علیمردان خان به آهستگی در راهی قدم میزد، ملنگی با او سردچار شده ضعف و حالت خراب صحتی او جلب توجه ملنگ را کرد و از او در مقام استفسار برآمد. علیمردان خان شرح احوال خود را کما هو باو باز گفت. ملنگ سری جنبانده گفت: من یک چاره که راه نجات از خطر را به تو باز میکند ، برایت میگویم و ببین، اگر چنین بود برای من بازگویی تا راه اساسی را بتو بنمایم، امروز چون بخانه بازگشتی به خانمت بگو شخصاً برای تو دیگچه پزانی بکند و ببین به آتش نزدیک میشود یانه؟ علیمردان خان به منزل بازگشته و گفته ملنگ را کار بست، اما هر قدر اسرار نمود خانمش به دیگچه پزانی تن در نداده و تمارض نمود. فردا علیمردان خان ملنگ را ملاقات و داستان را به او باز گفت. ملنگ اظهار حیرت کرده و گفت که خانمش از جنس انسان نبوده و بنابراین علت رنجوری او اینست که باغیرجنس خود از دواج کرده است. علی مردان خان این گفته ملنگ را قبول و باور نکرد . ملنگ گفت:

برای اینکه بدین امریقین تو حاصل شود، چون به منزل بازگشتی برای امشب فرمایش بدهید که قصداً طعام نهایت شور بپزند و بگوکه آب ها را همه خالی نمایند و شب ببین که چه می بینی .

علیمردان خان بخانه آمد و چنانچه ملنگ گفته بود، فرمایش داد، خودش بیدار و نیم شب دید که خانمش عقب آب برخاسته و درخانه هر قدر زیادتر جست کمتر یافت باز آمده بجای خود خسپید ، اما دیری نگذشت که تشنگی او را بیتاب نموده و علیمردان خان به کمال حیرت و ترس دید که اهسته اهسته جسم او بصورت مار بزرگی امتداد یافته از کلکین عمارت برآمده ازجوی مجاور خانه آب خورده و سپس دوباره خود رانقبض ساخته شکل انسان را اختیار نموده به جای خود بخت ، از مشاهده این وضعیت خون در عروق علیمردان خان خشک شده و علی الصبح نزد ملنگ شتافته قضیه را به او باز گفت و با سرار وسیله و چاره جست . ملنگ قیافه جدی بخود گرفته گفت: فردا تنورخانه راتا میتوانی آتش نموده خانمت را با اسرار وادارکن تا برایت نان بپزد ، چون سرخود را به تنور پایین کرد او را به تنور انداخته سر تنور را محکم ببند و هرگز بفریاد و فغان او اهمیت نداده مگذار بیرون آید. فرداصبح مرا خبرکن تا باقی تکلیف رابه تو بازگویم .

این تکالیف هر چند خیلی موخش بود اما علیمردان خان آنرا برای نجات خود قبول کرد. فردا نزد ملنگ رفته و هر دو بمنزل باز گشتند ، ملنگ سرتنور را باز نموده و از میان خاکستر ها دو سنگ یکی بزرگ و دیگری کوچک بدرکرد. سنگ خورد را برای علیمردان خان داده و بزرگ را برای خود نگهداشت . سنگ بزرگ از وجود خانم و سنگ خورد از وجود طفل او که حامله بود تولید گشته بود . ملنگ علیمردان خان را از نجاتش از آن بلا تبریک گفته و علاوه کرد که این سنگها سنگ فارس و خاصیت آن اینست که به هر فلزی که زده شود آنرا طلا میسازد.

از آن پس علیمردان خان صاحب تمول زیاد شده و چون مرد نیکی بود بسیار اعمال خیریه از خود به یادگار گذاشت، چنانچه چهارچته کابل، باغ علیمردان از پول و سرمایه بی حساب او ساخته شده چون آوازه این داستان و تمول علیمردان خان به گوش شاه جهان رسید او را به دربار خود طلب و سنگ فارس را از او خواست اما علیمردان خان به فرموده ملنگ، از دادن سنگ انکار ورزیده و چون شاه او را بقتل تهدید کرد راضی شد که نمایشی از عمل طلاسازی داده بعد سنگ را تحویل کند. روزی درکنار دریای اتک مردم را احضار و در حضور آنها مقدار مس را باتماس به سنگ فارس طلا ساخته اما دفعتاً سنگ را بدریا انداخت . شاه جهان برای کشیدن سنگ از دریا فیل ها را زنجیر بسته داخل دریا نمود و بعضی زنجیرها که به سنگ فارس در قعر دریا تماس کرده ، طلا شده بود اما سنگ را بیرون کرده نتوانستند .»

انجمن ادبی کابل در اواخر سال ۱۳۱۱ش اقدام به نشر یک سالنامه از طرف مجله کابل نمود، این اولین سالنامه افغانستان بود که جهت مطالعه هموطنان تقدیم نمود .مجله بیشتر شامل رویدادها و گزارشات افغانستان و جهان ، مقالات ادبی ، هنری ، اقتصادی و تاریخی بود در سال ۱۳۱۹ش انجمن ادبی کابل به پشتو تولنه تبدیل و به شعبات تألیف و ترجمه، ادبیات، نشرات و لغات پشتو تقسیم گردید و مجله کابل که به زبان دری نشرات داشت با شماره ۱۲ سال نهم در ماه حوت سال ۱۳۱۹م به عنوان « دکابل مجله » بزبان پشتو نشرات خود را دوام داد .

پایان